

مواضع علما در برابر جمهوری رضاخانی

حجت فلاح نوتکار*

محسن پرویش**

چکیده

پس از گذشت حدوداً بیست سال از برقراری حکومت مشروطه در ایران و هم‌زمان با رئیس‌الوزرای رضاخان، سردار سپه، بحث تشکیل حکومت جمهوری در ایران با جدیت مطرح شد. کاهش قدرت استبدادی شاهان قاجار پس از برقراری رژیم مشروطه، نقش مؤثری در این زمینه داشت. با محدود شدن قدرت شاه سلاطین قاجار دیگر از قدرت لازم برای سرکوب آرا و اندیشه‌های جدید سیاسی بی‌بهره بودند. ضعف قدرت شاهان قاجار در زمان احمدشاه به اوج خود رسید. در کنار دستگاه رو به اضمحلال سلطنت، تشکیلات نیرومند ریاست‌وزرایی سردار سپه سر برآورد که در آن مقطع به گونه‌ای کاملاً ابزاری و فرصت‌طلبانه در پی جمهوری کردن ایران بود. شمار زیادی از روحانیان به علل مذهبی با جمهوری مخالف بودند؛ زیرا آن‌ها جمهوری را با بی‌دینی برابر می‌دانستند. چنین شبهه‌ای زمانی در اندیشه روحانیان ایجاد شد که در کشور همسایه (ترکیه) رژیم جمهوری با جلوه‌های ضد دینی برقرار شد. مقاله حاضر با روشی توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است که واکنش علما در برابر جمهوری خواهی رضاخان چگونه بود؟ و اختلاف سیدحسین مدرس با رضاخان بر سر چه مسائلی بود؟

کلیدواژه‌ها: علما، حوزه علمیه، رضاخان، جمهوری، مجلس پنجم.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین hojjat.fallah@yahoo.com
** کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسنده مسئول)
mohsen_parvish@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۴

۱. مقدمه

حرکت جمهوری‌خواهی در زمستان سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در ایران آغاز شد، در روزهای پایانی اسفند اوج گرفت و در فروردین ۱۳۰۳ به خاموشی گرایید. ظاهراً این نخستین بار بود که نظام جمهوری به مثابه جایگزین سلطنت در کشور با جدیت مطرح می‌شد. شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، انتخابات مجلس پنجم و تحولات داخلی این مجلس به طرف‌داری از جمهوری یا مخالفت با آن، ظهور همین تحریکات در میان مردم، و نقش روحانیان و علما در برابر نهضت جمهوری‌خواهی موضوع بررسی این مقاله است. منابع اصلی مورد استفاده خاطرات یا نوشته‌های کسانی است که با طرف‌داری یا مخالفت، مستقیماً در حرکت جمهوری‌طلبی نقش یا حضور داشتند؛ کسانی مانند ملک‌الشعراى بهار، یحیی دولت‌آبادی، مخبرالسلطنه هدایت، علی دشتی، عبدالله مستوفی و خواجه نوری. در مورد جمهوری رضاخان، پایان‌نامه، مقاله، و کتاب‌های بسیاری نوشته شده است؛ اما مواضع علما و روحانیان در برابر جمهوری رضاخان در مقاله مستقلی بررسی نشده است. عبدالهادی حائری در کتاب تاریخ تشیع و مشروطیت درباره تبعید علمای عتبات به ایران بحث ارزش‌مند و جالب توجهی ارائه کرده است. داریوش رحمانیان در کتاب چالش جمهوری و سلطنت در مورد جریان جمهوری‌خواهی مفصلاً بحث کرده است، اما درباره مواضع علما در برابر جمهوری به‌اختصار و آن هم فقط به مدرس و خالصی زاده اشاره می‌کند. مقاله حاضر با روشی توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است که واکنش علما در برابر جمهوری‌خواهی رضاخان چه بود؟ و اختلاف سیدحسن مدرس با رضاخان بر سر چه مسائلی بود؟

بر اساس فرضیه محقق، رضاخان با سیاست جانب‌داری از مذهب و حفظ شعائر مذهبی حمایت علما را به خود جلب کرد، اما بسیاری از علما به علل مذهبی با جمهوری رضاخانی مخالفت کردند. در این میان جدی‌ترین و قوی‌ترین مخالف جمهوری سیدحسن مدرس بود. فرضیه سؤال دوم نیز این است که تضاد اصلی مدرس با رضاخان بر سر مشروع‌نبودن نظام جدید بر مبنای قانون اساسی بود. حکومت نظامی و حاکمیت قزاق‌ها بر کشور با قانون اساسی و نظام مشروطه تعارض داشت و این‌که جمهوری‌خواهی را بنا به خواست و اراده ملت ایران نمی‌دانست.

۲. زمینه‌چینی رضاخان برای رسیدن به قدرت

هم‌زمان با سفر احمدشاه به اروپا، حوادثی رخ داد که بر آینده تحولات ایران تأثیر شگرفی گذاشت؛ آن حادثه مهم جمهوری خواهی بود. رضاخان که اداره تمامی کشور را در دست داشت به این فکر افتاد که آخرین پله برای رسیدن به قدرت، یعنی حذف کامل خاندان قاجار، را با طرح جمهوریت طی کند.

ترس و آسایش طلبی احمدشاه بلندپروازی و جاه‌طلبی‌های رضاخان را فزونی بخشید. تعجیل شاه در خروج از ایران برای سردار سپه معنادار بود. احمدشاه آشکارا در حفظ قدرت ناتوان بود و از زمانی که شاه سلسله قاجار شد، بی‌تایلی او به قدرت، سقوط قاجاریه را تسریع کرد. غیبت سیاسی طولانی از صحنه حوادث ایران راه را برای انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی هموار کرد و کم‌کم «از طرف‌داران قاجار کاسته و عقلای مملکت توجه خود را به سردار سپه معطوف داشتند» (گلشائیان، ۱۳۷۷: ۷۹). به نظر عبدالله مستوفی، تا پیش از آخرین سفر احمدشاه به اروپا، سردار سپه هدفی جز رسیدن به مقام ریاست‌وزاری نداشت؛ اما هنگامی که شاه وحشت‌زده از ایران رفت، فکر و نقشه تصاحب تاج و تخت به ذهن رضاخان خطور کرد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳/۵۸۴). رضاخان برای دست‌یافتن به قدرت مطلق باید سریع‌تر انتخابات مجلس پنجم را برگزار می‌کرد تا بتواند به تغییر رژیم جنبه قانونی ببخشد. به همین منظور رضاخان در پاییز ۱۳۰۲ کمیته ویژه‌ای در تهران با مسئولیت خدایارخان، از فرماندهان ارشد ارتش که بعدها به وزارت جنگ برگزیده شد، تشکیل داد و انتخابات تحت نظارت او قرار گرفت تا بتواند افراد مورد علاقه رضاخان را راهی مجلس کند (ملائی توانی، ۱۳۸۱: ۹۹). با این مقدمات فرمان برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی صادر شد.

۳. انتخابات مجلس پنجم

مدرس در آخرین جلسه دوره چهارم مجلس در ۳۱ خرداد ۱۳۰۲ در نطقی پس از اشاره به حوادث دوره فترت و انتخابات دوره چهارم از مشیرالدوله، رئیس‌الوزرا، خواست بی‌طرفی را در انتخابات و سیاست خارجی رعایت کند و در افتتاح دوره پنجم مجلس سرعت عمل نشان دهد و در پایان اظهار امیدواری کرد که ایام فترت میان مجلس چهارم و پنجم به‌زودی خاتمه یابد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم، ۱۳۳۰: ۳).

شواهد و قراین از تقلب در انتخابات این دوره حکایت داشت. روال انتخابات در ایران، به گونه‌ای بود که به‌ویژه در ایالات و ولایات به‌راحتی امکان تقلب بود. نه تنها ارتش دخالت می‌کرد، بلکه مقامات کشوری مسئول اجرای انتخابات از راه‌هایی چون رشوه‌گیری، اعمال نفوذ، دست‌کاری در اوراق رأی، و عوض کردن آن‌ها بدون پرده‌پوشی در روال رسمی انتخابات دخالت می‌کردند (اتابکی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). شکایات مردم کاشان و دامغان از دخالت شخص حاکم در انتخابات، و همچنین شکایت مردم ساری و خراسان از این جمله‌اند (اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول، ۱۳۷۸: ۴۳-۴۵).

روزنامه آیینۀ افکار این دخالت را چنین بازتاب داد:

در همین حکومت قانونی است که انتخابات دوره پنجم را بر خلاف صریح قانون در کشور جریان داده و با نفوذ امرای لشکر در بسیاری از نقاط اغلب اراذل مردم را برای دوره جدید تقنینه وکیل ملت کرده‌اند (آیینۀ افکار، ۱۳۰۲: ۱).

قبل از شروع انتخابات دوره پنجم، عوامل رضاخان، سردار سپه، که از انتخاب مجدد مدرس در مجلس شورای ملی واهمه داشتند، برای بدبین کردن مردم به مدرس به فکر دسیسه‌چینی بر ضد او افتادند. سندی بر ضد مدرس در روزنامه طوفان منتشر شد که در آن مدرس را به دریافت مبالغی لیره از شاهزاده نصرت الدوله فیروز، که به طرفداری از سیاست انگلیس معروف بود، متهم می‌کرد. مدرس که از شناخت مردم از خودش آگاهی داشت و می‌دانست که مردم از جعلی بودن سند مطلع‌اند، پس از اتمام انتخابات رشوه‌گیری را تکذیب و ساختگی بودن آن سند را اعلام کرد (وطن، ۱۳۰۲: ۱).

تعدادی از علمای کرمانشاه و در رأس آنان آقا شیخ علی آخوندزاده به دفعات اعتراضات و شکایات خود را از رفتارهای سوء در جریان انتخابات به انجمن نظار مرکزی فرستادند. اما نه تنها به شکایات آن‌ها رسیدگی نشد، که «آقا شیخ علی حاج آخوند را کتک زده و سایر معترضین معروف را به وسیله موزریندان تهدید نمودند» (فرمانفرما، ۱۳۶۹: ۲۱۲).

گروهی از علمای کاشان نیز در نامه‌ای به میرزا ابوالقاسم کاشانی از وضعیت انتخابات این شهر شکایت داشتند و خواستار اعلام ابطال انجمن نظار بودند (انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد، ۱۳۸۴: ۱/۲۵).

در بعضی موارد خود رضاخان به فرماندهان نظامی و رؤسای ایل‌ها درباره گزینش افراد مورد نظر دستور می‌داد و در این راه از تهدید و تطمیع استفاده می‌کرد (رستمی، ۱۳۷۸: ۱/۱۵۶). روزنامه طوفان در خصوص دخالت فرماندهی نظامی نوشت:

منتظرالوکاله‌ها زیاد هستند. از همه خطرناک‌تر کاندیداهای اداره لشکری است. به قرار معلوم حاج حسن آقای ملک، وثوق‌السلطنه، امیراعلم، سردارانتظار کاندیدای اداره لشکر شرق می‌باشند. به طوری که امیرلشکر اظهار داشته این چهار نفر را وزیر جنگ پیشنهاد کرده که باید از مشهد انتخاب شوند ولو به زور سرنیزه باشد (طوفان، ۱۳۰۲: ۲).

درنهایت، پنجمین دوره مجلس قانون‌گذاری در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ مطابق با ۵ رجب ۱۳۴۲ افتتاح شد.

البته بنابر آنچه گزارش‌گر پلیس مخفی تهران از قول حاج سیدعلی‌آقا یزدی نوشت عده‌ای از روحانیان عمداً در افتتاح مجلس حضور نداشتند. یزدی می‌گوید امام‌جمعه تهران از او خواست که در خانه‌اش حاضر شود اما او امتناع کرد؛

بعد معلوم شد که جمعی از آقایان علما، از قبیل حاجی‌جمعه خوئی و بهبهانی و حاجی آقا جمال‌الدین و غیره در آنجا بودند و قرار گذارده‌اند [گذاشته‌اند] در موقع افتتاح مجلس حاضر نشوند (ایران، ۱۳۰۲: ۲).

به نظر می‌رسد علت این تصمیم علما، نحوه برگزاری انتخابات و تقلب در انتخابات بوده است. چراکه خالصی‌زاده هم یک روز پس از افتتاح مجلس در مسجد سلطانی به منبر رفت و گفت:

به‌جز عده معدودی از وکلا سایرین تمام اشخاص سوء سابقه‌دار می‌باشند ... وقتی مسیو هائیم را که جاسوس رسمی انگلیس بوده و سوابق ننگین او در سفارت و وزارت خارجه و غیره روی هم مترکم است ... و به‌علاوه علمای یهود او را تکفیر و رد کرده‌اند، وکیل شود، از این وکلا چه انتظاری باید داشت؟ (آبادیان، ۱۳۸۹: ۳۴۹).

همچنین علما جلسات سیاری برپا می‌کردند و درباره بی‌دینی بعضی وکلا و نمایندگان انتخابی مجلس صحبت می‌کردند. مخصوصاً به انتخاب شیخ‌علی دشتی اعتراض داشتند. حاجی امام‌جمعه خوبی اظهار کرده بود که برای جلوگیری جدی، باید این قضایا را به علمای مقیم قم اطلاع دهند (همان، ۳۵۰).

همه‌چیز برای بازگشت علما به عراق آماده شده بود. به همین منظور مذاکراتی میان دولت‌های ایران و عراق انجام شد. ملک‌فیصل فرستادگانی را برای بازگرداندن علما به عراق روانه ایران کرد. پس از رسیدن آنان به قم، علما برای ترک ایران آماده شدند به طوری که حدود ۲۲ یا ۲۳ اسفند،

میرزاسیدمحمد بهبهانی با ۱۲ دستگاه اتومبیل از طرف دولت برای عزیمت آیات‌الله و حجج اسلام که به عتبات عالیات حرکت فرمایند، معین گردید که به سمت قم حرکت کند (جنت، ۱۳۰۲: ۲).

۴. بلوای جمهوری

با آغاز به کار مجلس، رضاخان برای تحقق خواست اصلی خود (خلع قاجارها از قدرت) نیازمند آماده کردن مقدماتی بود، که طرح شعار جمهوری این زمینه را فراهم می‌کرد (فرمانفرمائی، ۱۳۷۷: ۳۱۴).

رضاخان با مشاهده وقایع و تحولات عثمانی و ریاست جمهوری مصطفی کمال‌پاشا به این فکر افتاد که آخرین پله حذف کامل خاندان قاجار را با طرح جمهوریت طی کند. هم‌زمان با خروج احمدشاه از ایران (۱۱ آبان ۱۳۰۲) گروه ترکان جوان در عثمانی از طریق مجلس کبیر خلافت را برانداختند و نظام جمهوری را با انتخاب مصطفی کمال‌پاشا به ریاست جمهوری مادام‌العمر ترکیه پی افکنند و به او لقب آتاتورک (پدر ترک) دادند.

در بهمن و اسفند ۱۳۰۲ موضوع تغییر رژیم و استقرار جمهوری در تمامی مراکز دولتی و محافل سیاسی ایران و در صفحات روزنامه‌ها مهم‌ترین مسئله روز کشور بود (گذشته چراغ راه آینده است، ۱۳۷۷: ۵۹). در واقع رضاخان به منظور بهره‌برداری از افکار عمومی در برانداختن سلطنت قاجاریه، شعار جمهوری را پیش کشید و از این راه پایگاه اجتماعی خود را وسیع‌تر ساخت تا راه رسیدن به قدرت را هموارتر سازد. در برابر این تبلیغات و کوشش‌ها، روحانیان عموماً با تغییر رژیم مخالف بودند. به همین سبب رضاخان به روحانیان مقیم تهران در مورد تغییر رژیم پیامی فرستاد. از نظر او:

این کار از سه صورت خارج نیست: مردم شاه و سلسله قاجار را نمی‌خواهند و مرا به ریاست جمهوری می‌خواهند، مردم شاه را نمی‌خواهند و مرا برای سلطنت می‌خواهند، مردم شاه حاضر را نمی‌خواهند ولی شاه دیگر را با نیابت سلطنت من می‌خواهند. رضاخان گفته است شما هم یکی از این سه شق را اختیار نمایید. اگر موافقت نمودید از من مساعدت و محبت خواهید دید و الا مجبورم که با شما مخالفت کنم (بهبودی، ۱۳۸۵: ۳/۶۱۸).

در ۲۶ دی ۱۳۰۲ روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی، با نقل خبری از روزنامه وقت، چاپ استانبول، غوغای جمهوریت را شروع کرد. نشریه وقت با اشاره به موقعیت سیاسی سردار سپه در ایران، خروج شاه، و اقدام رئیس دولت در ممانعت از رفتن ولیعهد به

آذربایجان نوشته بود: ایران به طرف جمهوریت و رئیس جمهورشدن رضاخان پیش می‌رود (شفق سرخ، ۱۳۰۲ الف: ۱).

بنابراین، با هدایت آشکار و پنهان رضاخان، روزنامه‌ها و محافل فکری - سیاسی به اشاعه اندیشه جمهوری‌خواهی و نکوهش سلسله قاجار همت گماشتند و چهره قاجارها را به شدت تخریب کردند. حتی به این نکته اشاره کردند که احمدشاه ماهانه پانزده هزار تومان از دولت انگلیس می‌گرفت تا قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند (ابتهاج، ۱۳۷۵: ۱/۱۸). از جمله این روزنامه‌ها می‌توان به *ایران*، *ستاره ایران*، *شفق سرخ*، *کوشش*، *میهن*، *حبل‌المتین*، و *ایران‌شهر* اشاره کرد. آن‌ها احمدشاه را با سایر سلاطین معاصر مقایسه و ضعف‌ها و کاستی‌هایش را آشکار می‌کردند (ستاره ایران، ۱۳۰۲: ۱). حتی بعضی از روزنامه‌ها بر این نظر بودند که علت خرابی و ویرانی مملکت طمع فوق‌العاده و بی‌کفایتی فطری احمدشاه است (*ایران آزاد*، ۱۳۴۲: ۱). سردار سپه نیز دو نفر را مأمور کرد تا به اروپا بروند از احمدشاه عکس بگیرند و به تهران بفرستند (مکی، ۱۳۶۳: ۲/۴۴۹). در مقابل، این روزنامه‌ها به تمجید و ستایش رضاخان می‌پرداختند، «... هم‌وطنان قدر این نابغه عصر را دانسته، خدا را شکر کنید که اگر این وجود محترم نبودند، سیدضیا ایران را به رایگان به اجانب تسلیم نموده بود» (صاعقه، ۱۳۰۲: ۱).

همگام با این تلاش‌ها، در دفاع از جنبش جمهوری‌خواهی گردهمایی‌ها، میتینگ‌ها، و تظاهرات خیابانی ادامه یافت که در به‌راه‌انداختن آن‌ها، اصحاب مطبوعات و چهره‌های وفادار به رضاخان آشکارا نقش داشتند (قانون، ۱۳۴۲: ۲). این نشست‌ها و اجتماعات نه تنها در مراکز و اماکن عمومی، بلکه گاه در مساجد نیز تشکیل می‌شد و کنسرت‌ها، نمایش‌نامه‌ها، و شعرخوانی‌هایی در ستایش جمهوریت همه‌روزه در مکان‌های ویژه به اجرا درمی‌آمد. یکی از این اجتماعات را، در حمایت از جمهوریت، عارف قزوینی در گراند هتل برگزار کرد (مکی، ۱۳۷۷: ۲۲۲). هریک از تصنیف‌های عارف به شرحی از جمهوری می‌پرداخت (عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۲۰). ایرج اسکندری که خود آن فضا را درک کرده در خاطراتش اشاره کرده است که ترانه‌های عارف تأثیر فراوانی در شنوندگان می‌گذاشت و آن‌ها را به نفع جمهوری به حرکت درمی‌آورد (اسکندری، ۱۳۸۱: ۵۱۱-۵۱۲).

۵. روزنامه‌ها و حمله به روحانیت

در داخل کشور روزنامه ستاره ایران و شفق سرخ در تبلیغ اندیشه جمهوری و تقبیح

خاندان قاجار و احمدشاه از دیگر جراید فعال تر بودند. روزنامه ستاره ایران عکسی از احمدشاه را چاپ کرد که در کنار زنان عریان اروپایی بود و با درج این جمله که: «آیا چنین پادشاهی لایق احترام یا دفاع است» (ستاره ایران، ۱۳۰۳: ۱)، آشکارا سعی می کرد احساسات مذهبی مردم را تحریک کند و به آن‌ها نشان دهد که شاه به جای رسیدگی به امور آشفته کشور، دل داده خوش گذرانی و عیاشی است.

همچنین این روزنامه برای این که تنور جمهوری خواهی را گرم کند و مغایرت نداشتن رژیم جمهوری را با دین اسلام نشان دهد مقاله‌ای با عنوان «اسلام و جمهوریت» چاپ کرد که ضمن برشمردن نقاط مثبت نظام جمهوری، آن را به هیچ وجه مغایر با اسلام و دین ندانسته و تأکید کرد که در این نظام قانون اساسی، مجلس، سازمان‌ها و نهادهای سیاسی، و ... همچنان به کار خود ادامه می دهند و فقط به جای سلطان موروثی فردی انتخاب خواهد شد که مسلمان، وطن پرست، و منتخب ملت باشد (همان).

چاپ مقالاتی در دفاع از جمهوری و جمهوری خواهی فقط به روزنامه‌های داخلی خلاصه نمی شد، بلکه مطبوعات فارسی زبان خارج کشور نیز مقالات متعددی در دفاع از جمهوریت منتشر می کردند. از این مجلات، مجله ایرانشهر به مدیریت حسین کاظم زاده ایرانشهر بود که با چاپ مقاله‌ای با عنوان «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» به تبیین اوضاع اجتماعی - سیاسی ایران پرداخت و وضع کشور را بحرانی توصیف کرد. این مجله تنها راه حل خروج از بحران را تغییرات کلی و اصلاحات بنیادی اجتماعی و سیاسی می دانست و بیان می کرد الزامات بین المللی و نیز ضرورت‌های داخلی کشور از جمله ضعف و بی کفایتی پادشاهان فاسد و ناتوان، جمهوریت را اجتناب ناپذیر کرده است. در ادامه نیز با مقایسه وضعیت ایران و عثمانی، روحانیان را از جمله مهم ترین موانع استقرار جمهوریت در ایران برمی شمرد. کاظم زاده ایرانشهر تنگناها و محدودیت‌هایی را که رهبران دینی اعمال کرده بودند با دموکراسی و حقوق بشر ناسازگار می دانست و به شدت از دستگاه روحانیت، که عامل بازدارنده و مانع تحقق دموکراسی در ایران بود، انتقاد می کرد. در نهایت، اعلان جمهوریت را سرآغاز حیات تازه ایران و طلوع دوره شکوفایی و عظمت کشور معرفی می کرد (ایرانشهر، مجله مصور علمی و ادبی، ۱۳۸۰: ۲ / ۲۷۴-۲۵۷).

روزنامه‌های طرفدار جمهوری آگاهانه یا ناآگاهانه به روحانیت و روحانیان اهانت می کردند به طوری که در نخستین سرمقاله مجله نامه فرنگستان نیز آمده بود «ایران خود

را از استبداد سلطنتی رها کرده است، اما اکنون به یک دیکتاتوری انقلابی نیاز دارد که توده‌های ناآگاه را به‌زور از چنگ روحانیت خرافاتی برهاند» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۳: ۱۱). در همین زمان، سومین چاپ کتاب *تنبیه الامه و تنزیه الملة* در تهران در دست انتشار بود و ترجمه عربی آن نیز شروع شد. نکته جالب توجه عبارتی است که روزنامه *شفق سرخ* در حاشیه اعلان فوق درج کرد: «آقای نائینی در مقابل استبداد این رساله را منتشر کردند و امیدواریم راجع به جمهوریت که شکل اتم و اکمل حکومت مشروطه است نیز عامه را مستفیض فرمایند» (شفق سرخ، ۱۳۰۲ ب: ۴).

نشریه هفتگی *حبل‌المتین* بر آن بود که مداخلات بی‌جای روحانیان در امور سیاسی وضعیت این مملکت را تیره و تار ساخته است که: «جز به سفک دمای آنان شست‌وشو نخواهد شد» (حبل‌المتین، ۱۳۴۳ الف: ۱۲) این روزنامه حتی مقام روحانیت و اجتهاد را نیز مورد اهانت قرار داده بود به طوری که در همین شماره نوشت:

... یک نفر طلبه بی‌تجربه برمی‌خیزد و یک ورقه را که اجازه اجتهاد می‌خواند اسلحه خود ساخته و آن وقت مانند زالوی بهبهانی به جان مردم می‌افتد و خون آنان را می‌مکد ... هرچو علوم و فنونی را که خودش از آن خبر نداشته حرام دانسته مخالف دین مبین و منافی مذهب سیدالمرسلین می‌شمارد ... (همان: ۱۳).

در روزنامه *حبل‌المتین* مقاله‌ای با عنوان «تفکیک قوای روحانی یا لزوم جمهوریت در ایران» به چاپ رسید که در آن به علما به شدت اهانت شده بود و آن‌ها را بزرگ‌ترین مانع علوم و ترقی و تنویر فکر دانسته بود (حبل‌المتین، ۱۳۴۳ ب: ۵).

احمدشاه، که در اروپا به سر می‌برد، با دریافت اخبار ایران به وحشت افتاد و با ارسال تلگراف‌هایی از سردار سپه خواست هرچه زودتر مانع از گسترش جنبش شود. رضاخان نیز در پاسخ وفاداری خود را به شاه ابراز کرد و جمهوریت را خواسته عمومی ملت دانست. او می‌خواست به احمدشاه این‌گونه القا کند که جنبش جمهوریت جنبشی مردمی و مهارنشده است. به عبارت دیگر می‌خواست به احمدشاه بفهماند که باید خیال تاج‌وتخت را از سر بیرون کند. رضاخان در پاسخ تلگراف شاه این‌گونه نوشت:

کار از نشریات و جراید تجاوز کرده، میتینگ‌های چندین هزار نفری در تمام ولایات داده می‌شود و تمام اصناف و طبقات در تلگراف‌خانه‌ها متحصن و متحدالکلمه از دولت و مجلس تغییر رژیم را تقاضا می‌کنند. مجلس هم در مقابل این تقاضاهای عمومی تکانی خورده ... (دهنوی، ۱۳۷۱: ۲۳۹-۲۴۰).

احمدشاه پس از این‌که از پاسخ رضاخان ناامید شد به روحانیان متوسل شد و در تماس با آن‌ها خواستار حمایت آن‌ها شد (حائری، ۱۳۸۱: ۱۳۱). به‌رغم تلاش‌ها و تکاپوهای احمدشاه، تبلیغات جمهوری‌خواهی ادامه یافت و روزنامه‌های جمهوری‌خواه با درج مقالاتی همچون «جمهوری وزن»، «اسلام و جمهوری»، «جمهوری و قانون انتخابات» سعی کردند تا مردم را در پذیرفتن جنبش جمهوری تحریک و تشویق کنند (ملیکف، ۱۳۵۸: ۷۳-۷۵).

گروهی زیادی از نمایندگان مجلس پنجم، که اکثراً از طرفداران رضاخان بودند و استفاده از زور و اجبار را برای ایجاد تحولات اجتماعی در ایران لازم می‌دانستند، در قدرت‌یابی رضاخان سهم داشتند؛ آنان بر آن بودند که: «... ایران خود را از استبداد سلطنتی رهانید اکنون به دیکتاتوری انقلابی نیاز دارد ... تنها امید ما به فردی چون موسولینی است ...» (مشفق کاظمی، ۱۳۰۳: ۴۲).

هم‌زمان، جمهوری‌خواهان تبلیغات گسترده‌ای را برای طرح موضوع در مجلس پنجم آغاز کردند، که در همان روزها افتتاح شده بود. در خلال این تبلیغات، که همراه با ارسال تلگراف‌های متعدد از شهرستان‌ها، برگزاری تظاهرات، و مجالس فرهنگی بود، در چند مورد به علما و روحانیان اهانت‌هایی شد. اوج این درگیری‌ها یادداشت کوتاهی با عنوان «جمهوریت و روحانیت» در روزنامه شفق سرخ بود. در این یادداشت آمده است:

تمام آن اشخاص متفکری که در مقابل اصول جمهوریت سر تعظیم فرود آورده‌اند روحانیت را نیز مقدس و محترم می‌دانند و از نقطه‌نظر مبادی اسلامی و اصول منور شریعت تصور می‌کنیم روحانیون عالم و باتقوای ما نیز با چشم احترام به اصول جمهوریت نگاه می‌کنند. فقط در این میانه بعضی از روحانی‌نمایان جاهل و مغرض و آلوده‌دامن که غالباً تا گردنشان در زیر منجلاب فسق و منکرات و شهوات فرو رفته است و متأسفانه بر خلاف حق این مسند را اشغال کرده‌اند، پول می‌گیرند و بعضی مزخرفات می‌گویند ... (شفق سرخ، ۱۳۰۲ ج: ۲).

۶. موضع‌گیری علما در برابر جمهوری

جریان جمهوری‌خواهی بدون مخالف هم نبود. در واقع مخالفان متشکل از اقشار گوناگونی بودند که در میان آن‌ها روحانیان حضور و نقش فعالی داشتند. علت مخالفت آن‌ها ریشه در مسائل مذهبی داشت، زیرا آن‌ها معتقد بودند که جمهوری با دین مغایرت دارد. از نظر آن‌ها

جمهوری مساوی با بی‌دینی بود. آنچه روحانیان را به چنین طرز تلقی از جمهوری رسانده بود، از جریان‌های ناشی می‌شد که در ترکیه اتفاق می‌افتاد (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۵۱)؛ زیرا در این کشور، اعلام حکومت جمهوری به برقراری حکومت غیر مذهبی و ترویج فرهنگ غربی منجر شده بود و این مسئله برای روحانیان پذیرفتنی نبود. از سوی دیگر مقاله‌هایی که در روزنامه‌ها در این باره چاپ می‌کردند بر نگرانی علما می‌افزود.

منابع خارجی ریشه مخالفت روحانیان را به نگرانی آن‌ها از تکرار وقایعی نسبت می‌دهند که ناشی از حذف حکومت دیرینه دینی عثمانی‌ها و به‌قدرت‌رسیدن جمهوری خواهان در ترکیه بود.

در سوم مارس ۱۹۲۳ (اوایل اسفند ۱۳۰۲) پارلمان ترکیه خلافت عثمانی را منقرض کرد و به نقش روحانیون ترک در حیات کشور خاتمه داد، هرچند که روحانیون ترک سنی مذهب بودند و نه شیعی مذهب، که اکثر ایرانیان پیرو آن هستند، با این وجود، این موضوع برای روحانیون ایران و عده زیادی از مردم زنگ خطری به‌شمار می‌رفت (آوری، ۱۳۸۲: ۱/۵۰۸).

بنابراین، روحانیان ایران با آگاهی از تلاش‌های جمهوری خواهان ترکیه و اقدامات ضد دینی آن‌ها، با اطلاع از تلاش‌های رضاخان برای استقرار نظام جمهوری در ایران، نه تنها از آن استقبال نکردند، بلکه به آن واکنش نشان دادند. در این زمان روزنامه مورنینگ پست (*Morning Post*) مطلبی را چاپ کرد که علت نگرانی و مخالفت علما با جمهوری را این‌گونه قلمداد می‌کرد:

این‌که علما و پیشوایان مذهبی نهضت ضد جمهوری را رهبری می‌کردند، به‌هیچ‌وجه ناشی از احساسات شاه‌پرستی مردم نبود، بلکه آن‌ها سنگ خود را به سینه می‌زنند و منافع خویش را در نظر می‌گیرند، عقیده علما این است که جمهوری نفوذ آن‌ها را از میان خواهد برد و همان معامله‌ای که با مقامات روحانی و مؤسسات مذهبی ترکیه شده، در ایران نیز تعقیب خواهد شد (نوری اسفندیاری، ۱۳۵۵: ۹۷).

نشریه‌ای انگلیسی هم چند ماه بعد از پایان غائله جمهوری طلبی ایران همان علت فوق را برای مخالفت علما با جمهوری بیان کرد (همان: ۹۶). البته این نظر، که سردار سپه در دنبال کردن طرح جمهوریت متأثر از تحولات ترکیه بود، درست است. روزنامه وقت در بهمن ۱۳۰۲ در این باره چنین نوشت: «سردار سپه رئیس‌الوزرای ایران درصدد افتاده است مقام غازی مصطفی کمال‌پاشا را احراز کند و کوشش دارد به ریاست جمهور انتخاب شود» (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۵۳).

صرف نظر از نگاه برخی غربی‌ها، که ریشه مخالفت روحانیان با تأسیس جمهوری در ایران را به ترس آنان از زوال اقتدار یا از دست دادن مزایای اقتدارشان می‌دانستند، در اعلامیه‌ای که از طرف روحانیان در تهران پخش شد، جمهوری خواهان به تلاش برای حذف اسلام از طریق تغییر رژیم متهم شدند. در بخشی از این اعلامیه، که خطاب به مدیر روزنامه ستاره/ایران، میرزا حسین خان صبا بود، آمده است:

... چگونه رضا خواهیم داد که یک ماده از قانون اساسی ما را در این دوره تغییر دهند و بالاخره در دوره های دیگر هم بقیه تغییر کند و فاتحه اسلام را در پارلمان برپا کنند و یک مشت مسلمان دست‌خوش اجانب شوند ... اگر رضایت ما شرط است چگونه رضا توانیم بود که صندوق آرای ما دست‌برد حقه‌بازان بشود و هر بلایی بخواهند بر سر ما بیچارگان بیاورند. ... اگر رضایت ما شرط است چگونه رضا هستیم که تلگرافات مجعول که به قوه سرنیزه امیرلشکرها از مردمان بیچاره خارج مرکز بگیرند و به نام جمهوریت مملکت را خراب کنند، در صورتی که حال قرامان در تبریز و شیراز به خوبی معلوم است که مردم چون دیده‌اند جمهوری بر خلاف قوانین و مذهب است قیام کرده ولیکن هیجان ملی در روزنامه اسباب وحشت در مردم احداث کنند ... (تدین‌پور، ۱۳۷۴: ۳/ ۵۴).

از نظر عده‌ای از مخالفان پهلوی، مخصوصاً روحانیان شیعه، رضاخان نیز مانند پیشینیان قاجار یک غاصب به‌شمار می‌رفت (آپتون، ۱۳۷۷: ۹۳-۹۵). علاوه بر علما دیگر طبقات نیز به مخالفت با جمهوری برخاستند؛ از این افراد میرزاده عشقی بود. او جمهوری را «جمهوری قلابی» می‌دانست که «همسایه‌ای که سال‌ها خیال خوردن ایران را کرده» به وجود آورده است (سیاست، ۱۳۴۲: ۱). او همچنین جمهوری رضاخان را «جمهوری نابالغ» می‌خواند (میرزاده عشقی، ۱۳۷۳: ۲۷۸).

سیداشرف‌الدین حسینی در روزنامه نسیم شمال حساسیت‌های مذهبی علما و عامه مردم را علیه جمهوریت برمی‌انگیخت. او اشعاری در این روزنامه به چاپ رساند که مهم‌ترین آن شعر «جمهوریت و علما» بود (نسیم شمال، ۱۳۴۲: ۱).

دور از واقعیت است که علت مخالفت علما با جمهوری خواهی به سبب از دست دادن منافع و قدرت دنیوی آن‌ها بوده است؛ بلکه استقرار نظام جمهوری ترکیه نشان داده بود که اصلاحات ضد مذهبی، مانند منع قرائت نماز به عربی و کشف حجاب، ممکن است با تشکیل جمهوری در ایران نیز پیش بیاید. در نتیجه علما جمهوریت را در تقابل با اسلام می‌دیدند، برعکس آن چیزی که روزنامه‌های طرفدار جمهوری می‌گفتند و سعی

می‌کردند تا این‌گونه قلمداد کنند که جمهوری مخالف اسلام نیست و حتی با اسلام اشتراکات فراوانی دارد.

سیداسدالله خرقانی از علمایی بود که از جمهوریت جانب‌داری می‌کرد. او از جوانی، به افکار تجدیدطلبانه گرایش پیدا کرد و این گرایش را هرچند با فراز و فرود، تا پایان عمر حفظ کرد. خرقانی در زمان اقامت در تهران، در زمره شاگردان شیخ‌هادی نجم‌آبادی بود و در میان آنان مرتبه‌ای ویژه داشت. یحیی دولت‌آبادی وی را از طلاب فاضل و از خواص شمرده است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱/ ۵۹-۶۰).

برخی بیان می‌کنند که خرقانی برای موضع‌گیری در برابر جمهوری رضاخان پول می‌گرفت. عین‌السلطنه این موضوع را چنین شرح داده است:

دو نفر از ملاهای ما در این چندروزه سخت به زمین خوردند. ... دومی آقا سیداسدالله خرقانی است که چندسال مسجد حاجی حسن معمار را در خیابان آرامنه دروازه قروین ضبط و چندهزار مرید پیدا کرده بود. نماز، وعظ، همه‌چیز داشت. پس از آن‌که مدتی از جمهوری بدگفت، اعلانی کرد که من شرح داده‌ام. معلوم شد دوهزار تومان پول گرفته و آن اعلان را نموده و ساکت نشست. ... (عین‌السلطنه، ۱۳۸۱: ۸/ ۶۹).

سلیمان بهبودی به کتک خوردن خرقانی به دست رضاخان اشاره کرده و این ضرب و شتم و سپس تبعید کوتاه‌مدت او را به رشت عامل کناره‌گرفتنش از طرح مسئله جمهوری خواهی دانسته است. پس از تبعید، خرقانی به کلی از سیاست کناره گرفت و به کارهای علمی و تربیتی روی آورد.

علمای تبریز نیز با جمهوری خواهی موافق نبودند. عبدالله امیرطهماسب می‌گوید: موضوع جمهوریت در سرتاسر آذربایجان حکم‌فرما شده و اوضاع بر وفق مراد است.

مگر علمای تبریز را که تاکنون نتوانسته‌ام مساعد نمایم. نه این‌که مشارالیهم موافق با اوضاع سابق می‌باشند، حتم است راجع به انقراض سلسله قاجاریه و فجایع آن‌ها کاملاً موافق ولی از لفظ جمهوریت خاطر آن‌ها قدری مشوش است، چون این کلمه را منافی با مذهب می‌دانند (آبادیان، ۱۳۸۹: ۳۷۲).

با این تفاسیر امیرلشکر غرب نتوانست نظر موافق علمای بزرگ آذربایجان را با غائله جمهوری همراه کند. به همین منظور تصمیم گرفت با هرکدام از علما جداگانه دیدار کند. علما اظهار می‌کردند:

با انقراض قاجاریه موافق و مایل هستیم که حضرت اشرف شاه مملکت باشد ولی می‌ترسیم جمهوری‌بودن مملکت طوری باشد که ما را مأیوس از زمام‌داری حضرت اشرف بنماید و اختیار به دست دشمنان دین بیفتد (همان: ۲۷۲-۲۷۳).

تا اواخر سال ۱۳۰۲ تلگراف‌هایی با موضوع خلع احمدشاه از سلطنت و ریاست جمهوری رضاخان از اقصی نقاط ایران به مجلس می‌رسید. یکی از این تلگراف‌ها را علمای مازندران فرستاده بودند که بدین شرح است:

... ما اهالی علی‌آباد مازندران از علما و کسبه و رعایا اختیارات تامه به وکلای حاضر دارالشورا به قرار ذیل داده و درخواست می‌کنیم اولاً خلع احمدشاه از سلطنت، دوم تغییر رژیم مشروطیت به جمهور، و ثالثاً ریاست جمهور تفویض به آقای رضاخان سردار سپه فرمایند. بقای چنین شخص فعال وطن‌پرست را از درگاه حضرت احدیت خواستار هستیم (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم، ۱۳۳۰: ۲).

تلگراف‌های دیگری نیز فرستاده می‌شد که در همه آن‌ها خلع احمدشاه خواسته شده بود. در هفتمین جلسه مجلس، نمایندگان طرفدار جمهوری طرحتی را مشتمل بر سه ماده، به شرح زیر به مجلس ارائه کردند:

مقام رفیع مجلس شورای ملی نظر به تلگرافات عدیده که از تمام ایالات و ولایات و تمام طبقات مملکت در مخالفت با سلسله سلاطین قاجاریه و رأی به انقراض سلطنت خاندان مذکور رسیده و نظر به این که تقریباً در تمام تلگرافات واصله اظهار تمایل به جمهوری شده و صراحتاً اختیار تغییر رژیم را به مجلس شورا داده‌اند و چون قانوناً این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست، ما امضاکنندگان، سه ماده ذیل را به مجلس شورای ملی با قید فوریت پیشنهاد می‌نماییم که به معرض آرای عامه گذاشته شود:

ماده اول: تبدیل رژیم مشروطیت به جمهوریت.

ماده دوم: اعتباردادن به وکلای دوره پنجم که در مواد قانون اساسی، موافق مصالح حکومت و رژیم تجدید نظر نمایند.

ماده سوم: پس از معلوم شدن نتیجه آرای عمومی، تغییر رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام گردد (همان: ۲۲).

۷. مجلس، رضاخان و جمهوری

جناح اقلیت به رهبری مدرس به‌خوبی دریافته بودند که تنها راه جلوگیری از تحقق طرح جمهوری خواهی، مخالفت با اعتبارنامه‌های جناح اکثریت است (مکی، ۱۳۶۳: ۲/۴۵۳).

حجت فلاح توتکار و محسن پرویش ۱۰۳

مدرس و نمایندگان هوادار او از دومین جلسه مجلس پنجم با شهادت مخالفت خود را با اعتبارنامه نمایندگان مورد تأیید رضاخان مطرح کردند؛ مهم‌ترین این افراد عبارت بودند از: معتمدالسلطنه، بنان‌السلطان شیروانی، حاج میرزایحیی دولت‌آبادی، نوری‌زاده، عبدالحسین رهنما، و وحیدالدوله. همچنین آنان اخذ رأی مخفی درباره اعتبارنامه‌های علی دشتی، احمد نراقی، و ناصر سیف را خواستار شدند تا در صفوف نسبتاً متحد جناح اکثریت اختلاف بیندازند (ملائی توانی، ۱۳۸۱: ۱۰۷).

مدرس به‌اجمال علل مخالفت خود را با این نمایندگان چگونگی انتخاب آنان ذکر کرد و گفت:

مجلس از اول باید معرفی خود را بکند و عقیده من این است که این انتخابات از روی فشار شده و از روی اختیار نشده است (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم، ۱۳۳۰: ۱۲-۱۳).

سیدمحمد تدین، در جایگاه موافق در مجلس پنجم، به‌شدت از رئیس‌الوزرا سردار سپه پشتیبانی کرد و خواستار آن شد تا چنانچه مدرکی دال بر اعمال نفوذ ایشان هست، ارائه شود. با بالاگرفتن مباحثات، مدرس و ۱۶ نفر از نمایندگان خواستار رأی‌گیری مخفی شدند. بر اساس رأی‌گیری از مجموع ۸۷ نفر حاضر، ۵۷ نفر رأی کبود دادند و نمایندگی معتمدالسلطنه باطل شد (همان).

ابراهیم خواجه‌نوری در مورد این عمل مدرس می‌گوید: «و اگر اعتبارنامه امام جعفر صادق (ع) هم مطرح می‌شد، او مخالفت می‌کرد که جلسه به نتیجه‌ای نرسد و همین‌طور هم شد...» (خواجه‌نوری، ۱۳۳۷: ۸۱-۸۲). همچنین عبدالحسین فرمانفرما در مورد سخت‌گیری و مخالفت مدرس در سندی که به میرزافیروز نصرت‌الدوله فرستاد چنین می‌گوید: «مدرس اگر مخالفت نماید، دیگر نه علی و نه حوضش هم نمی‌ماند» (فرمانفرما، ۱۳۶۹: ۱۴۴-۱۴۵). با وجود کشمکش‌های فراوان، بالاخره تا جلسه علنی روز ۲۵ اسفند ۱۳۰۲ رسیدگی به اعتبارنامه‌های هواداران رضاخان به پایان رسید و مقرر شد در ۲۷ اسفند اعتبارنامه‌های اقلیت مجلس مطرح شود. هنگامی که اعتبارنامه میرزاهاشم آشتیانی، از رهبران اقلیت، مطرح شد، تدین به قصد تلافی اقدامات مدرس، به مقابله با آن پرداخت (مکی، ۱۳۶۳: ۲ / ۴۵۲-۴۵۳). میرزاهاشم از چهره‌های محبوب مجلس و فرزند آیت‌الله آشتیانی بزرگ، از رهبران سیاسی-مذهبی روزگار مشروطیت، بود. مخالفت با اعتبارنامه چنین شخص بلندپایه‌ای رفته‌رفته مذاکرات مجلس را از حالت مشاجرات متعارف پارلمانی فراتر برد و به عرصه رویارویی لفظی دو جناح سیاسی کشانید (مشروح مذاکرات

مجلس شورای ملی دوره پنجم، ۱۳۳۰: ۳). مدرس در دفاع از آشتیانی، تدین را مخاطب قرار داد و گفت او می‌کوشد جنگ بیرون از مجلس را، که جمهوری خواهی است و همه تلاش‌ها برای آن است، به درون مجلس بکشاند. تدین در واکنشی آشکار همه سخنان مدرس را اشتباه دانست و تأکید کرد که وی (مدرس) حرف‌های خصوصی خود را مطرح می‌کند و او باید سخنان خود را پس بگیرد. مدرس نیز برداشت‌های تدین را غلط خواند و گفت اگر انتخابات تهران مشکل داشته باشد، به سبب این‌که دارای یک رویه مشخص است، به همه نمایندگان پایتخت مربوط می‌شود نه فقط به آشتیانی. در این هنگام تدین خطاب به مدرس با تحکم گفت نوبت تو نیز به زودی فرا می‌رسد. مدرس پاسخ داد که بنده و آشتیانی و صد تن امثال بنده فدای این جنگ‌های بیرونی می‌شویم. تدین مجلس را ترک کرد و با اشاره او فراکسیون تجدد نیز از مجلس خارج شدند و با خروج آن‌ها مجلس از اکثریت افتاد (مکی، ۱۳۶۳: ۲/۶۶۷-۶۶۹).

مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، مجلس را به تنفس فراخواند. پس از تعطیلی جلسه، نمایندگان فراکسیون‌ها به اتاق‌های فراکسیون خود رفتند. اما مدرس، که سخن‌گوی اقلیت بود، باقی نطق خود را در اتاق تنفس ایراد کرد. ظاهراً به سبب حمله‌ای که مدرس به رضاخان کرد، دکتر حسین بهرامی، احیاءالسلطنه، در حالی که نمایندگان فراکسیون‌های دیگر در حال بحث و تبادل نظر بودند، به تحریک تدین، سیلی محکمی به صورت مدرس نواخت که از شدت آن عمایه مدرس بر زمین افتاد. به تعبیر حسین مکی صدای این سیلی مانند رعد در تهران و اطراف آن پیچید (همان: ۴۸۲).

این سیلی، که بازتاب آن در سراسر کشور منتشر شد، بر وجاهت ملی و سیاسی مدرس افزود. پیامد سیاسی این حادثه چنان شگرف بود که مسیر بسیاری از رخدادها را تغییر داد. این عمل تأثیر بسیار عمیقی در روحیات و احساسات جامعه بر جای گذاشت (مختاری، ۱۳۲۶: ۲۳۳) و به دنبال آن فضای ملت‌هپی شکل گرفت که اکثریت مجلس را وادار کرد تا این عمل ناپسند را تقبیح کنند. این حادثه باعث خشم هزاران تن از مردم تهران و شهرستان‌ها شد (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۶۲). این سیلی، که یک اشتباه سیاسی بود، مردم را دگرگون ساخت. شاعران در مورد هتک حرمت روحانیت شعرهایی سرودند. چنان‌که شاعری چنین سرود:

ز جمهوری به ما یک گام ره بود خدا داند که این سیلی گنه بود

(فرخ، بی‌تا: ۱۸۳)

در همان روزی که به صورت مدرس سیلی زدند، یعنی ۲۷ اسفند ۱۳۰۲، وابستگان رضاخان با پیراهن‌ها و بیرق‌های سرخ راهپیمایی بزرگی به راه انداختند؛ در مسیر حرکت، تعدادی از کارمندان سازمان‌های دولتی و وزارت‌خانه‌ها به آن‌ها پیوستند و سرانجام در حالی که شعارهایی بر ضد قاجاریه و در حمایت از جمهوری سر می‌دادند، در برابر مجلس تجمع کردند (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ۷۰۸). تظاهرکنندگان در قطع‌نامه‌ی پایانی از نمایندگان مجلس خواستند تا بی‌درنگ مواد قانون اساسی را برای تغییر رژیم سیاسی تغییر دهند.

بر اساس طرح‌های قبلی این تحرکات می‌بایست همه‌روزه صبح و عصر تا تصویب اصول سه‌گانه تغییر نظام سیاسی مشروطیت به جمهوریت ادامه می‌یافت، اما نواختن سیلی به صورت مدرس این برنامه را با دشواری‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای مواجه ساخت.

مدرس در واقع جدی‌ترین و قوی‌ترین مخالف جمهوری بود و تمامی کسانی که با جمهوری مخالفت داشتند، با او همراه شدند. حتی برخی از روشن‌فکران، که در گذشته میانه خوبی با مدرس نداشتند، در این زمان به سبب وجود دشمن مشترک، یعنی رضاخان، به او پیوستند. در قضیه کودتای سوم اسفند هم مدرس تنها مخالف جدی بود.

اما به‌راستی چرا مدرس با جمهوری مخالفت می‌کرد؟ آیا واقعاً بنا به گفته بعضی از نویسندگان، روحانی کهنه‌اندیش و سنت‌گرایی بود که با هرچیز نوبی مخالفت می‌کرد؟ (ایوانف، بی‌تا: ۶۴) یا این که رسیدن به شهرت و قدرت از جمله علل مخالفت مدرس با جمهوری رضاخانی بود؟ (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۳۸۳/۴-۳۸۴) مدرس در درجه اول، جمهوری‌خواهی را بنابر خواست و اراده ملت ایران نمی‌دانست. او بر این نظر بود که جمهوری را انگلستان به ایران تحمیل می‌کند. مدرس علل مخالفتش را با جمهوری این‌گونه بیان می‌کند:

من با جمهوری واقعی مخالف نیستم؛ ولی این جمهوری که می‌خواهند به ما تحمیل کنند بنا به اراده ملت نیست، بلکه انگلیسی‌ها می‌خواهند به ملت ایران تحمیل کنند و رژیم حکومتی را که صد در صد دست‌نشانده و تحت اراده خود آن‌ها باشد در ایران برقرار سازند. اگر واقعاً نامزد و کاندیدای جمهوری فردی آزادی‌خواه و ملی بود، حتماً با او موافقت می‌کردم و از هیچ نوع کمک و مساعدتی به او دریغ نمی‌کردم (مکی، ۱۳۵۹: ۲۸۶).

دومین علت مخالفت مدرس بدبینی او به آینده جمهوری و رئیس‌جمهور احتمالی بود. بنابراین، می‌توان از سخن بالا این‌گونه استنباط کرد که مدرس با رژیم جمهوری مخالف نبود، بلکه با عوامل اجرایی آن و اهداف آنان مخالفت داشت.

در این نمایش ساختگی که با زور، صرف مبالغ هنگفت پول، یا وعده‌های واهی صورت می‌گرفت، «آن‌هایی که به‌راستی حق دارند در این‌گونه مسائل دخالت کنند داخل این جمعیت‌ها نبودند» (همان: ۳۵) حرکت‌هایی بر ضد جمهوری به راه افتاد. مخبرالسلطنه هدایت در این باره می‌نویسد:

نقطه آغاز این حرکت‌ها بی‌تردید سیلی خوردن مدرس بود و نیروهای مذهبی در کانون آن قرار داشتند. رفت و آمد به منازل علما و نیز مساجد به منظور تجمعات اعتراض آمیز رو به افزایش نهاد، سخنرانی‌های مذهبی و خطابه‌های آتشین بر ضد جمهوری‌خواهی و ماهیت آن ایراد شد و هر روز دامنه بیش‌تری یافت که بزرگ‌ترین آن تجمع در مسجدشاه بود. چراکه احساس می‌کردند این حرکت توهینی عظیم به ساحت روحانیان است به همین سبب بر ضد این جمهوری دست به تظاهرات زدند (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۶۲).

در عصر ۲۸ اسفند، هواداران جمهوری‌خواهی برای اجرای نقشه‌شان به سوی بازار رفتند تا رؤسای صنفی بازار را محرمانه ملاقات و بازار را با اجبار تعطیل کنند، تا به این ترتیب حرکتی به نفع جمهوری صورت دهند. اما مردم زیر بار نرفتند، نه تنها با این فکر موافقت نکردند، بلکه علیه جمهوری و جمهوری‌خواهان تظاهرات کردند. عبدالهادی حائری بر اساس اسناد انگلیسی از تلاش ولیعهد، محمدحسن میرزا، برای استفاده از علما بر ضد جمهوری‌خواهی، یاد می‌کند (حائری، ۱۳۸۱: ۱۸۷).

۸. همگامی بازار با علما

موافقان و مخالفان جمهوری در مجلس روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۲ کوشش فراوانی کردند. در این روز سیدمحمد تدین جلسه را اداره می‌کرد. علاوه‌بر تلاش‌های مدرس و یارانش در مجلس خالصی‌زاده و حاج‌آقا جمال نیز در بازار فعالیت داشتند. بازار به اشاره خالصی‌زاده چند روز پیش‌تر برای مخالفت با جمهوری تعطیل شده بود. او با بیانات آتشین خود، که به قوانین اسلامی تکیه داشت، گروه بسیاری از بازاریان و حتی جمعی از روشن‌فکران را زیر نفوذ سخن و عقیده خود درآورد و در روز دوم فروردین با آوردن تعداد کثیری از مردم به جلوی مجلس برای مخالفت با جمهوری نقشه جمهوری را نقش بر آب کرد. کوشش مدرس و حاجی‌آقا جمال و چند تن دیگر نیز در برهم‌زدن نقشه جمهوری فوق‌العاده مؤثر بود؛ ولی در این رویداد سهم بزرگ از آن خالصی‌زاده و کوشش‌های متهورانه او بود (سلمانی رحیمی، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۹). به طوری که احمدشاه و درباریان در

حجت فلاح توتکار و محسن پرویش ۱۰۷

مبارزه با رضاخان و جمهوری خواهی روی خالصی زاده حساب ویژه‌ای باز کرده بودند (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۸۱). این سخنرانی‌ها در تهییج مردم به قیام و کسب تکلیف شرعی از علما مؤثر افتاد (سند شماره ۲۸۷۳ / ۲۹۳). در این زمینه گزارش یکی از مأموران امنیتی انگلیس بر درستی این موضوع صحه می‌گذارد:

احمدشاه کوشش دارد که [به] وسیله ملاها مبارزه‌ای بر ضد جنبش جمهوری خواهی ترتیب دهد و در روز ۴ مارس ۱۹۲۴ ضمن یک تلگراف دستورهایی [به] وسیله ولیعهد داده و گفته است که او شخصاً در راه بازگشت دادن علمای تبعیدی به عراق گام‌هایی برخواهد داشت. در همان روز ولیعهد، خالصی زاده را احضار کرد و از او خواست که جریان امر را به پدرش شیخ مهدی خالصی که در این هنگام در مشهد به سر می‌برد تلگراف کند. در روز ۵ مارس ولیعهد به نائینی و اصفهانی نامه ای نوشت و در همان روز خالصی زاده تظاهرات خیابانی در تهران را به سود احمدشاه به راه انداخت (حائری، ۱۳۸۱: ۱۸۷).

گزارش فوق حاکی از این است که از نظر احمدشاه خالصی زاده و دوستان روحانی اش بهترین گزینه برای مقابله با جمهوری خواهی رضاخان بودند. شاید از عللی که روحانیان تهران بعد از شکست جمهوری خواهی مکرراً احمدشاه را به بازگشت به ایران ترغیب می‌کردند نفوذ و تأثیر خالصی زاده بر آنان باشد (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۸۲).

نامه‌ای از شیخ محمد خالصی زاده به عربی در کتاب *رسالة المجاهد الاکبر الامام الخالصی الی احمد قوام السلطنة رئیس الحكومة الايرانية* آمده است که عمده نظرات و دیدگاه‌های سیاسی اوست. در بخشی از این نامه آمده است:

سردار سپه به فکر تبدیل رژیم ایران افتاد، در این خصوص با ایشان بسیار صحبت کرده و شب و روز به منظور واقف شدن به افکار ایشان با او ارتباط داشتم و در نتیجه مذاکرات زیاد برای من ثابت شد که ایشان می‌خواهد بر خلاف اصول اسلامی اعمالی را اجرا کند و به نام جمهوریت، اسلام را در ایران ریشه‌کن سازد (خالصی، ۱۴۱۸: ۱۰۵).

خالصی زاده دریافته بود که از مهم‌ترین ابزار اطلاع‌رسانی و تبلیغ، انتشار نشریه است، لذا پس از ورود به ایران، روزنامه *اتحاد دنیای اسلام* را در خرداد ۱۳۰۳ به همراه پدرش منتشر کرد و همچنین بعدها *مجله نور* و سپس *منشور* را در سال ۱۳۲۴ منتشر کرد (خالصی زاده، بی تا: ۲ / ۱۴).

روز ۲۹ اسفند پلیس به دستور سرهنگ محمد خان، رئیس شهربانی و سرتیپ درگاهی آینده، برای جلوگیری از فعالیت‌های خالصی زاده درهای مسجد سلطانی را بست. خالصی

که اوضاع را چنین دید عبای خود را بر زمین بازار گسترد و به نماز ایستاد، ولی سرانجام میان مردم و پلیس درگیری روی داد (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۶۳). بر اثر درگیری، عده‌ای از معترضان مضروب و دستگیر شدند و جمعیت هم متفرق شد. رضاخان موفق شد نظم را برقرار کند، اما این اقدام موجب نارضایتی رئیس مجلس شد. میان رضاخان و رئیس مجلس درگیری لفظی رخ داد و حتی در این میان رئیس مجلس، رضاخان را تهدید به استیضاح کرد. اما کار به استیضاح نکشید و با وساطت مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک میان آن دو آشتی برقرار شد (تقی‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۹۷-۱۹۸) و قرار شد رضاخان با نمایندگان معترضان در مجلس دیدار و مذاکره کند. ایرج اسکندری که در این روز در میان جمعیت مخالف حضور داشت، در این باره این‌گونه گزارش می‌دهد:

من در میان جمعیت در درون مجلس بودم و به بحث‌ها گوش می‌دادم. یکی می‌گفت: اگر جلوی این مرد قلدر را نگیریم، به‌زودی مجلس تعطیل خواهد شد و سر تمام علما و ملیون را زیر آب خواهد کرد. دیگری می‌گفت: اصلاً این مرد جانی است و با اسلام طرف است (اسکندری، ۱۳۸۱: ۳۲۰).

شاهد دیگری می‌نویسد: «ناگهان ندای سر دادند که جمهوریت مخالف دیانت است و هرکس جمهوری طلب باشد از دین برگشته و در نتیجه باز در سیاست حربۀ دیانت را به‌کار بردند» (نوبخت، ۱۳۴۶: ۱/ ۳۹).

به هر حال در ۲ فروردین ۱۳۰۳ مردم بر ضد جمهوری تظاهراتی به راه انداختند. رهبری آن‌ها با شیخ عبدالحسین خرازی بود، آن‌ها پرچم‌های سفیدرنگی در دست داشتند که روی آن‌ها نوشته شده بود: «اراده، اراده ملت است و یا این که ما جمهوری نمی‌خواهیم» (بهار، ۱۳۷۱: ۴۵/۲). روحانیان و امام‌های جماعت مساجد نیز به این جمع ملحق شدند. این روحانیان، که تجربه جمهوری ترکیه را دیده بودند، حول محور تضاد دین و جمهوری سخن می‌گفتند. قزاق‌ها نیز در مقابل مردم قرار گرفتند و بر اثر این زد و خورد چهل کشته و صد زخمی بر جای ماند (همان: ۵۳).

پس از دوم فروردین قرار بود مجلس رژیم جمهوری را تصویب کند. در این روز موافقان و مخالفان فعالیت گسترده‌ای انجام دادند. از سوی دیگر در بیرون مجلس خالصی‌زاده و حاجی‌آقا جمال قریب یکصد هزار نفر از مردم را به میدان بهارستان آوردند و جلوی مجلس ازدحام کردند. فریادهای «مرده باد جمهوری» نمایندگان طرفدار جمهوری را سخت به وحشت انداخته بود، از این‌رو سردار سپه را به مجلس دعوت

حجت فلاح توتکار و محسن پرویش ۱۰۹

کردند تا به غائله خاتمه دهد. در همین زمان نظامیان به میدان بهارستان آمدند و مجلس را محاصره کردند (همان: ۴۶-۴۷).

بعد از موضع‌گیری علما و مردم بر ضد جمهوری سفارت انگلیس در تلگرافی به لندن این‌گونه گزارش داد: «موضوع جمهوری اکنون صورت مذهبی به خود گرفته و علما به عنوان قهرمان ضد جمهوری برخاسته‌اند» (نوری اسفندیاری، ۱۳۵۵: ۷۱). از آن پس همه تظاهرات‌های ضد جمهوری بر اساس مذهب شد (همان). بعد از این حوادث اعلامیه‌های زیادی بر ضد جمهوریت منتشر می‌شد و مردم و علما مخالفت خود را با این قضیه اعلام می‌کردند. یکی از این اعلامیه‌ها با عنوان «عقیده کلاه‌نمدی‌ها» پاسخی به مقاله «اسلام و جمهوریت» بود که روزنامه ستاره ایران منتشر کرده بود (مدرس و مجلس: نامه‌ها و اسناد، ۱۳۷۳: ۹۶-۱۰۲).

در روز سوم فروردین رضاخان به حالت قهر تهران را ترک کرد و به بومهن رفت. عارف قزوینی در این باره چنین سرود:

جمهوریت به هن وهن رفت سردار سپه به بومهن رفت

(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۶)

۹. رضاخان بعد از شکست غائله جمهوری

با جدی شدن موضوع و تلاش افرادی همچون سید حسن مدرس و درگیری‌های شدیدی که از ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ تا پنجم فروردین ۱۳۰۳ در میدان بهارستان میان مخالفان و موافقان جمهوری جریان داشت و تماماً به نفع مخالفان جمهوری، به رهبری خالصی‌زاده، به پایان رسید، سردار سپه در ششم فروردین ۱۳۰۳ به قم رفت (ایران، ۱۳۰۳ الف: ۲).

رضاخان هنگامی که دریافت غیبتش با بی‌اعتنایی مواجه شده است به منظور تحکیم موقعیت خود، به بهانه تودیع با علمای مهاجر، که قصد بازگشت به عتبات را داشتند، به قم رفت و در آنجا ضمن ملاقات با سیدابوالحسن اصفهانی، نائینی و حائری، به خواست آنان مبنی بر توقف جمهوری خواهی پاسخ مثبت داد.

به دنبال حوادث پیش آمده و بازتاب آن در شهر قم، علما جلساتی برگزار کردند. بر اساس گزارش مأموران انگلیسی، شیخ عبدالکریم حائری ریاست این جلسات را برعهده داشت:

در این هفته قرار است گروه‌های مذهبی تشکیل گردد که در آن ملاحا درباره طرز

برخوردشان با مسئله جمهوری‌گری تصمیم بگیرند و رئیس این گردهمایی آقا شیخ عبدالکریم خواهد بود. مأموران سری، ملاهای تهران و ولیعهد نیز در این گردهمایی حضور خواهند داشت (مکی، ۱۳۶۳: ۱۸۸/۳).

در یکی از این گردهمایی‌ها، که با حضور نائینی، اصفهانی، و حائری تشکیل شد، علما درباره موضوع خویش در برابر جمهوری خواهی بسیار گفت‌وگو کردند؛ سرانجام به این نتیجه رسیدند که سردار سپه را قانع کنند که احمدشاه نمی‌تواند برای کشور خطری داشته باشد؛ زیرا طبق قانون اساسی ایران، شاه فاقد مسئولیت است و از نیروی مطلقه محروم (حائری، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

رضاخان، که اصلاً با علما در طرح جمهوری مشورت نکرده بود، ناگهان منفعت خود را در این دید که برای خاتمه‌دادن به این بحران به علما متوسل شود و از آن‌ها برای فرونشاندن این غوغای ساختگی که کشور را با بحران مواجه ساخته بود، استمداد بطلبید (ملائی توانی، ۱۳۸۱: ۳۲۳).

مذاکرات رضاخان با علما در نهایت به این نتیجه منجر شد که علما اعلامیه‌ای در مورد الغای اظهارات جمهوری خواهی صادر کردند و در آن‌جا از سردار سپه خواستند از جمهوری خواهی که «مرضی عمومی نیست و با مقتضیات این مملکت مناسبت ندارد» صرف نظر کند (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳/۶۰۱). علما اطلاعیه‌ای تنظیم کردند و با تلگراف برای علمای تهران فرستادند:

بسم الله الرحمن الرحيم. جنابان مستطابان حجج الاسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبة ملت ایران، دامت تأییداتهم. چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهارات شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا، دامت شوکتها، برای مواعده به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغای اظهارات مذکور و اعلان آن را به تمام بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاءالله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند. الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمدحسین غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری (همان: ۶۰۱-۶۰۲؛ مکی، ۱۳۶۳: ۱۵/۳).

بیانیه علما رضاخان را کاملاً از مهلکه نجات داد؛ زیرا در صحنه اجتماع و تظاهرات مردم به رهبری روحانیت شکست سنگینی خورده بود. بنابراین، رضاخان با صدور بیانیه‌ای از مردم خواست تا به عملیات جمهوری خواهی خاتمه دهند. درواقع سخنان علما را این‌گونه تکمیل کرد:

... به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوری صرف نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا رضا (ایران، ۱۳۰۳ ب: ۱).

صدور اعلامیه علمای مهاجر وضعیت را به نفع رضاخان تغییر داد و به تجدید قدرت ازدست‌رفته او پس از قضیه جمهوری بسیار کمک کرد. از آن پس در بیانیه‌های رضاخان همواره ذکری از خدا و اولیای اسلام دیده می‌شد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳/۶۱۳-۶۱۴). رضاخان با صدور این بیانیه خود را پاسدار اسلام و روحانیت معرفی کرد و شکافی را که میان او و مردم ایجاد شده بود نه تنها پر کرد، بلکه تلاش کرد حیثیت ازدست‌رفته خود را بازیابد. سردار سپه از مراجع تقلید تهران تقریباً عذرخواهی کرد و به این ترتیب تظاهرات ضد جمهوری در تهران پایان یافت.

نقش روحانیان در افول جمهوری خواهی در منابع متعددی ذکر شده است. چند ماه پس از پایان ماجرا، روزنامه تایمز نوشت: «نهضت جمهوری طلبی ممکن بود در ماه مارس شدت یابد ولی اعلامیه علمای قم علیه این نهضت از بروز حوادث جلوگیری کرد» (نوری اسفندیاری، ۱۳۵۵: ۸۰).

راديو مسكو بر این معنی با لحنی دیگر تأکید کرد:

بنا بر اطلاعات دیگر اصل و ریشه جنبش اخیر عبارت از مساعی مرتجعین است که سعی دارند با کمک روحانیان، تعصب مذهبی توده را به حرکت در آورده و آن را برای مبارزه با دولت به کار برند (مکی، ۱۳۶۳: ۳/۲۰).

در همین زمان احمدآقا امیراحمدی، امیرلشکر غرب، گزارشی از منطقه مأموریت خود برای رضاخان فرستاد که در آن نحوه برخورد با مواضع علما را تشریح کرده و نارضایتی مردم را از رضاخان متعاقب موضع‌گیری‌های علما بر ضد جمهوری منعکس کرده بود. در بخشی از این گزارش آمده است:

... بیانیه اخیر بندگان حضرت اشرف اعظم تأثیر مخالفی در افکار عمومی نموده و به مخالفان تغییر سلطنت و رژیم فرصت داده است که اهالی را به طرف خود جلب نماید ... (آبادیان، ۱۳۸۹: ۳۸۴).

امیراحمدی همچنین توصیه کرده بود که اگر علما حاضر به انجام چنین کاری نشوند از رفتن آنها به عتبات جلوگیری می‌شود. اما این طرح جنبه عملی پیدا نکرد و علما از موضع خود عقب‌نشینی نکردند. احمدشاه نیز، که از شکست رضاخان در برابر خواست مردم و علما

خوشحال شده بود، با ارسال تلگرافی به مجلس اعلام کرد نظر به این که رضاخان بر ضد امنیت عمومی فعالیت کرده است، از وی سلب اعتماد کرده است و ضروری است اکثریت مجلس، کس دیگری را به ریاست وزرایی انتخاب کنند تا او فرمانش را صادر کند (همان: ۳۸۶).

رضاخان بعد از شکست طرح جمهوری در روز ۱۸ فروردین با حالت قهر اعلام کرد که قصد دارد به عتبات برود و پس از زیارت برای اقامت دائم به یک کشور همسایه مسلمان برود (بهبودی، ۱۳۷۲: ۱۳۱-۱۳۲). او همچنین امیراقتدار را به مقام رابط مجلس و رؤسای ارتش تعیین کرد (قشون، ۱۳۰۳: ۱). بعد از استعفای رضاخان، احمدشاه تمایل خود را به رئیس الوزرایی مستوفی الممالک به اطلاع مجلس رساند. با انتشار این خبر سیل اعتراضات روزنامه‌ها و تلگراف‌های تهدیدآمیز امرا و فرماندهان نظامی بر ضد مجلس آغاز شد، که در آن‌ها کناره‌گیری سردار سپه مقدمه زوال ایران دانسته می‌شد. این موج تبلیغی توأم با تهدید کارساز شد و اکثر رجال و نخبگان سیاسی مرعوب شدند و به استمالت سردار سپه پرداختند و افرادی مثل حسن خان مشیرالدوله، پیرنیا، و مستوفی الممالک به ملاقات رضاخان رفتند تا مانع از استعفای او شوند. رضاخان هم پذیرفت که به عتبات نرود و به خانه بیلاقی خود به بومهن رفت (رستمی، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۴).

۱۰. قشون و تلاش برای بازگرداندن مجدد رضاخان به قدرت

هدف اصلی رضاخان از رفتن به بومهن زیر فشار گذاشتن مجلس بود. سرانجام با فشارهای بی‌امان و تهدیدهای نظامیان، از جمله احمدآقا امیراحمدی، و حسین آقا خزاعی، امیرلشکر شرق، مبنی بر حمله به تهران و دادن مهلت دوازده روزه به مجلس برای جلب رضایت سردار سپه، مجلس شورای ملی در جلسه روز بعد [۲۱ فروردین] سردار سپه را مجدداً به رئیس الوزرایی برگزید و هیئتی را برای بازگرداندن او روانه بومهن کرد. یحیی دولت‌آبادی که در کنار افرادی همانند مشیرالدوله و محمد مصدق جزء این هیئت بود ماجرای بازگرداندن سردار سپه را کاملاً شرح داده است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۴/ ۳۳۱-۳۳۲).

رضاخان که شکست خورده به نظر می‌رسید این قضیه را نیز به نفع خود تمام کرد و بعد از ورود به پایتخت در سعدآباد اقامت گزید. مردم دسته‌دسته به دیدارش می‌رفتند و انتصاب مجددش را تبریک می‌گفتند (مکی، ۱۳۶۳: ۲/ ۵۲۶-۵۳۱). رضاخان سخنانی ایراد کرد که تظاهر به مذهب و احترام به مقام روحانیت در خلال کلمات و سخنانش مشهود بود (بهار، ۱۳۷۱: ۲/ ۶۲-۶۳).

احمدشاه با توجه به فضای پیش آمده دیگر تمایلی به ریاست‌وزرای رضاخان نداشت، اما مجبور شد به این امر تن دردهد، بنابراین به ولیعهد اعلام کرد که به رضاخان اطلاع دهد تا کابینه خود را معرفی کند (مکی، ۱۳۶۳: ۲/۵۴۶). رضاخان ابتدا از پذیرش مجدد ریاست‌وزرای استنکاف ورزید ولی در نهایت در ۲۴ فروردین کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و رأی اعتماد گرفت.

بعد از این رضاخان در حرکات و موضع‌گیری‌های خود بیش‌تر دقت کرد. او بعد از این ماجرا قدم‌هایی برای مصالحه با اقلیت مجلس برداشت. در این میان علی‌اکبر داور ارتباط با اقلیت را برقرار و نصرت‌الدوله فیروز واسطه ارتباط ولیعهد با سردار سپه بود (تجدد، ۱۳۰۴: ۲).

۱۱. نتیجه‌گیری

جامعه ایران از جهات سیاسی، فکری، و فرهنگی آماده پذیرش رژیم جمهوری نبود. شرایط سیاسی و اجتماعی ایران قبل از وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به گونه‌ای بود که مقاومتی در برابر کودتا در ملیون و علما شکل نگرفت، حتی علما به سبب سیاست‌های مذهبی رضاخان و اظهار تمایل به حفظ شعائر اسلامی درباره رضاخان نظر مساعدی پیدا کردند. از کودتای اسفند تا به قدرت رسیدن رضاخان تقریباً ۵ سال طول کشید. علما در این مدت فقط در مقطعی به مقابله با سیاست رضاخان برخاستند که ایده استقرار رژیم جمهوری در ایران مطرح شد. بحث جمهوری به عللی چند با شکست مواجه شد که در جمع‌بندی کلی می‌توان آن‌ها را چنین برشمرد: ۱. جامعه ایران از جهات سیاسی، اجتماعی، فکری، و فرهنگی آماده پذیرش جمهوری را نداشت. طی چندین قرن در ایران، حکومت‌های استبدادی با اندیشه ظل‌اللهی حاکمیت داشتند و لذا برقراری نظام سیاسی پیشرفته جمهوری مستلزم فراهم شدن شرایط آن در بستر زمان بود؛ ۲. مخالفت روحانیان نیز نقش بسزایی در شکست جمهوری خواهی داشت. در واقع سردار سپه و طرفداران جمهوریت نخواستند و یا نتوانستند اطمینان خاطر روحانیان را درباره مغایرت نداشتن جمهوری با دین اسلام فراهم آورند. از این رو به تبع مخالفت‌های روحانیان، توده‌های مردم نیز با جمهوریت به مخالفت برخاستند. در واقع مردم ایران با اندیشه و کلام روحانیان بیش‌تر از روشن‌فکران و سایر اقشار جامعه آشنایی داشتند.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۹). *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آپتون، جوزف (۱۳۷۷). *نگرش بر تاریخ نوین ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر.
- آوری، پیتر (۱۳۸۲). *تاریخ معاصر ایران، از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: آشیانه کتاب.
- آیینة افکار* (۳ جوزا ۱۳۰۲). س ۱، ش ۱.
- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۵). *خاطرات*، ج ۱، تهران: علمی.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۰). *تجدد آمرانه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- اسکندری، ایرج (۱۳۸۱). *خاطرات*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول* (۱۳۷۸). تهیه و تنظیم اداره کل آرشیو، اسناد، و موزه دفتر رئیس‌جمهور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۷۹). *خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران*، تهران: کارنگ.
- انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد* (۱۳۸۴). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- ایران* (۱۰ حمل ۱۳۰۳ الف) س ۸، ش ۱۵۶۹.
- ایران* (۱۳ حمل ۱۳۰۳ ب). س ۸، ش ۱۵۷۱.
- ایران* (۲۲ بهمن ۱۳۰۲). س ۷، ش ۱۵۴۴.
- ایران آزاد* (۲۹ رجب ۱۳۴۲). س ۳، ش ۲.
- ایران‌شهر، مجله مصور علمی و ادبی* (۱۳۸۰). مؤسس و نگارنده حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر، تهران: اقبال.
- ایوانف، م. س (بی‌تا). *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران: اسلوج.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، تهران: امیرکبیر.
- بهبودی، سلیمان (۱۳۷۲). *خاطرات دوران رضاشاه*، به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران: طرح نو.
- بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۸۵). *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- تجدد (۹ اردیبهشت ۱۳۰۴). س ۳، ش ۱۲۱.
- تدین‌پور، منصوره (۱۳۷۴). *اسناد روحانیت و مجلس*، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۲). *زندگانی طوفانی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی.
- جنت (۲۵ حوت ۱۳۰۲). س ۲، ش ۱۳.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱). *تشیع و مشروطیت*، تهران: امیرکبیر.
- حبل‌المتین* (۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ب). س ۳۲، ش ۱۷.
- حبل‌المتین* (۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۴۳ الف). س ۳۲، ش ۱۶.
- خالصی، محمد (۱۴۱۸ ق). *رسالة المجاهد الاکبر الامام الخالصی الی احمد قوام السلطنة رئیس الحكومة الایرانية*، حقه و ترجمه شیخ هادی خالصی، بیروت: بی‌نا.
- خالصی‌زاده، محمد (بی‌تا). *آیین جاویدان*، ترجمه حیدرعلی قلمداران، قم: چاپ‌خانه قم.

- خواججه‌نوری، ابراهیم (۱۳۶۷). *بازیگران عصر طلایی*، تهران: جاویدان.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*، تهران، عطار و فردوسی.
- دهنوی، محمد (۱۳۷۱). «برگ‌هایی از تاریخ»، *تاریخ معاصر ایران*، کتاب چهارم، تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹). *چالش جمهوری و سلطنت در ایران*، تهران: مرکز.
- رستمی، فرهاد (۱۳۷۸). *پهلوی‌ها به روایت اسناد*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ستاره‌ایران (۷ فروردین ۱۳۰۳). س ۱۰، ش ۱۵۴.
- ستاره‌ایران (۹ بهمن ۱۳۰۲). س ۹، ش ۱۱۲.
- سلمانی رحیمی، امیر (۱۳۸۶). «برشی از خاطرات آیت‌الله خالصی‌زاده و روند فروپاشی جمهوری رضاخان»، *مطالعات تاریخی*، س ۴، ش ۱۶.
- سند شماره ۲۹۳/۲۸۷۳، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- سیاست (۳۰ رمضان ۱۳۴۲). س ۳، ش ۲۵.
- شفیق سرخ (۱۹ حوت ۱۳۰۲ ب). س ۳، ش ۲۲۲.
- شفیق سرخ (۲۳ حوت ۱۳۰۲ ج). س ۳، ش ۲۲۴.
- شفیق سرخ (۲۶ جدی ۱۳۰۲ الف). س ۳، ش ۷۴.
- صاعقه (۱۱ ثور ۱۳۰۲). س ۲، ش ۱۶.
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹). *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان*، ترجمه پروانه ستاری، تهران: گفتار.
- طوفان (۴ سرطان ۱۳۰۲). س ۳، ش ۸۶.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). *دیوان عارف قزوینی*، به کوشش محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت، تهران: نگاه.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *خاطرات*، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۹). *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- فرخ، مهدی (بی‌تا). *خاطرات سیاسی فرخ (معتصم‌السلطنه)*، تهران: بی‌نا.
- فرمانفرما، فیروز (۱۳۶۹). *مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- فرمانفرمایان، مهرماه (۱۳۷۷). *زندگی‌نامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما، آغاز جنگ جهانی اول و سلطنت قاجار*، تهران: توس.
- قانون (۱۱ شعبان ۱۳۴۲). س ۳، ش ۲۸.
- قشون (۱ حمل ۱۳۰۳). س ۳، ش ۲.
- گذشته چراغ راه آینده است: *تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲* (۱۳۷۷). پژوهش از جامی، تهران: ققنوس.

- گلشانیان، عباسقلی (۱۳۷۷). *گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*، تهران: انیشتین.
- مختاری، حبیب‌الله (۱۳۲۶). *تاریخ بیداری ایران*، تهران: بی‌نا.
- مدرس و مجلس: *نامه‌ها و اسناد* (۱۳۷۳). تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). *شرح زندگانی من*، تهران: زوار.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم (۱۳۳۰). تهران: اداره روزنامه رسمی کشور.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم (۱۳۳۰). تهران: اداره روزنامه رسمی کشور.
- مشفق کاظمی، مرتضی (۱۳۰۳). «ما چه می‌خواهیم»، *نامه فرنگستان*، س ۱، ش ۱.
- مکی، حسین (۱۳۵۹). *مدرس قهرمان آزادی*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مکی، حسین (۱۳۶۳). *تاریخ بیست‌ساله ایران*، تهران: ناشر.
- مکی، حسین (۱۳۷۷). *زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه*، تهران: امیرکبیر.
- ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). *مشروطه و جمهوری*، تهران: گستر.
- ملیکف، ا. اس (۱۳۵۸). *استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- میرزاده عشقی، محمدرضا (۱۳۷۳). *کلیات*، به کوشش سیده‌ادی حائری، تهران: جاویدان.
- نامه فرنگستان* (۷ فروردین ۱۳۰۳). س ۱، ش ۱.
- نسیم شمال (۱۵ رجب ۱۳۴۲/۲ حوت ۱۳۰۲). س ۸، ش ۳۸.
- نویخت، دانش (۱۳۴۶). *عصر پهلوی*، تهران: وزارت اطلاعات.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۵۵). *رستاخیز ایران*، تهران: ابن‌سینا.
- وطن (جدی ۱۳۰۲). س ۱، ش ۱۴.
- هدایت، مهدی‌قلی خان (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.